

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم حضورتان که بنام بعد از بحث فهرستی و تا اینجا می که ما در بحث فهرستی رسیدیم اجمالاً، یک مقدار کلمات نجاشی را مناقشه داشتیم. یک مقدار کلام شیخ را که در فهرست شخصی را به نام محمد بن قیس مطلق نقل کرده بود، مناقشه داشتیم. عرض کردیم پیش ما ثابت نیست. منشأ اشتباه را هم اشتباه ابن بطه صاحب فهرست گرفتیم. این محمد بن میسر بوده، ایشان با محمد بن قیس اشتباه کرده است.

و یک مطلب دیگر هم در فهرست شیخ بود که به محمد بن قیس بجلی اصل نسبت داده بود. آن هم ظاهراً اشتباه است. یا مال محمد بن میسر است یا مال محمد بن قیس باشد آن سندی که آمده، اشتباه است و ثبوت اصل هم محل کلام است.

این خلاصه بحث در فهرسی که ما الان داشتیم. می ماند بحث در محور رجال. من عرض کردم در مباحث ما، یکی محور رجال هست، یکی محور فهرست هست، یکی هم محور روایات. برای رجال فعلاً همین، آقای خوبی چون ایشان یکی از امتیازات کتاب ایشان، عناوین اشخاص را آن طور که در کتب روایات یا در کتب رجال یا در فهرس آمده حفظ کرده. این خیلی مهم است. یعنی کار ایشان برای دادن این کار به کامپیوتر خیلی لطیف است، خیلی کار زیبایی است. و حروف هجایی را هم به ترتیب در خود اسم و در اسم پدر و مرتب مراعات کرده ایشان. تمام حروف را به ترتیب مراعات کرده از این جهت خیلی خوب است.

ایشان در این جلد ۱۷ که الان دست من است، آن وقت ایشان گاهی برای یک نفر چند تا شماره می گذارد ولو یکی باشند، یک اخلاقی دارند. دیگر حالا آن شماره ها را نباید خیلی به اصطلاح چیز بکنیم. ایشان از شماره ۱۱ - ۶۲۲ یا محمد بن قیس مطلق است یا محمد بن قیس مقید تا ۱۱ - ۶۳۴، یعنی ۱۲ مورد را ۱۲ شماره ایشان زدند. من یک مقداری هم نکات فنی تدوین کتب رجال را می گویم به خاطر همین جهت هم معجم استاد.

ایشان در آن شماره اول که گفتند، محمد بن قیس مطلق را آوردند. محمد بن قیس مطلق. قید ندارد. ایشان یک طبیعتی دارند که گاهی اوقات که اگر یک عنوانی در روایات هست، برای همان عنوان مطلق روایت را می آورند، بعد می گویند این مثلاً مشترک بین افراد نیست و از این راه باید شناخت. خیلی شاید این کار ایشان علمی نباشد. ایشان باید قاعدتاً این کار بکنند، اگر محمد بن قیس مطلق را آورد، جاهایی

که محمد بن قیس مطلق آمده، مثلاً در فهرست شیخ آمده، محمد بن قیس مطلق، ظاهراً او را باید می‌آورد در ذیل این عبارت. در بعضی از کتب رجالی هم شاید آمده باشد که بعد عرض می‌کنیم.

به هر حال ایشان در ذیل این عبارت اولاً نوشتند: عده شیخ المفید فی رسالته العددیه من الاعلام و الروسا المأخوذ عنهم الحلال و الحرام؛ این را چند بار عرض کردم. یک رساله نسبتاً کوچکی است. خب اخیراً دوسه جور چاپ شده. این رساله اصلش در اختیار مرحوم شیخ محمد نوه شهید ثانی بوده است. کتابی داشته به نام الدر المنثور، نوه مرحوم شیخ اصفهانی. پسر شیخ حسن صاحب معالم. این کتاب چاپ نشده بود، اخیراً چاپ شده. نسخش هم کمیاب بود. کتاب لطیفی است، فواید قشنگی دارد. شاید ۴۰ - ۵۰ سال است چاپ شده نه اخیراً.

ایشان در آن کتاب می‌گویند من دو تا رساله دارم که اینها خیلی کهنه هستند، در شرف از بین رفتن هستند. من در اینجا اینها را استنساخ می‌کنم که از بین نروند، اگر هم رفت اصلاً استنساخ.

و می‌گویند احتمال هم می‌دهم مال سید مرتضی باشد. لکن اظهر این است که مال شیخ مفید باشد. بعدها تا جایی که من می‌دانم اولین شخص مرحوم آقای حاجی نوری، مرحوم میرزای نوری در مستدرک، همین رساله‌ای که در در المنثور بوده، ایشان برداشته اسمش را هم گذاشته الرسالة الادبیه لشیخ المفید؛ یعنی آن آقا که اصلی بوده تردید داشته، البته راست گفته انصافاً شواهد هم به شیخ مفید بیشتر می‌خورد تا سید مرتضی. با روش شیخ مفید اقرب است تا روش سید مرتضی. غرض این اسمش شد رساله عددیه.

و چون در اول رساله عده‌ای را اسم برده که اینها جزو بزرگان مذهب هستند، این شده راه توثیق برای عده‌ای. مثلاً محمد بن قیس را اسم برده است. الاعلام و الرؤسا المأخوذ عنهم الحلال و الحرام.

مرحوم استاد آقای خویی هم از همان کتاب حاجی نوری گرفتند. لذا ایشان اینجا فرمودند الشیخ المفید فی رساله العددیه. عرض کردم تازگی چاپ شده. شواهد نشان می‌دهد اسم کتاب رساله عددیه نیست. چاپ شده اسمش رساله جوابات اهل موصل الثانیه؛ به نظرم فی العقد و الرویه. یک چیز دیگر هم داشته باشد.

به هر حال این دومین جوابی است که مرحوم شیخ مفید به اهل موصل درباره اینکه عدد اعتبار ندارد در ماه رمضان. ایشان اول یک کتابی نوشته بود، مثل اینکه اهل موصل شک کردند که چطور شیخ مفید اول قال که عدد، چون مبنایش این بود. قائل به این بود که عدد ماه

.....
رمضان دائماً سی روز است. عدد یعنی این. الان در کتب اصحاب ما عدد را در مقابل رؤیت ذکر می کنند که در ماه رمضان رؤیت یا عدد.

این رسائلی هم نوشتند. در زمان ما هم عده ای نوشتند. عده ای رسائل نوشتند چون روایت دارد روایت را بررسی کردند.

و لکن من در محالش حالا نه اینکه این بحث های رسمی، غیر رسمی توضیح دادیم که عدد به عنوان عدد مطرح نیست. حالا اعلام ما آوردند و از معاصرین هم عده ای هم این بحث را مطرح کردند ۶:۴۶ در حقیقت عدد یعنی محاسبات نجومی. این که ماه رمضان دائماً سی روز است، ۶:۵۲ چون محاسبات نجومی آن زمان این بود. یک جدولی بود که یک توضیحی دارد که حالا من، آن یک نحوه محاسبات نجومی بود که تازه در دنیای اسلام پیدا شده بود.

متأسفانه این هم می گویم شرح ندادند، این جدول را به یک حساب هایی، حالا دیگر آن حساب هایش خیلی دقیق دقیق نه حدیث شناسی خیلی دقیق به این مختصری نیست که الان من اینجا بگویم. این را به ائمه ما (ع) امام صادق (ع) نسبت دادند. طبق آن جدول ماه رمضان دائماً سی روز است و ماه شوال دائماً ۲۹ روز است. یک جدولی هنوز هم هست نه اینکه حالا در سابق بوده. دقیق نیست آن جدول، لکن هنوز هم هست. یک کتابی دارد تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله مال استنفورد، استنفورد آلمانی است. چاپ شده به فارسی ترجمه شده و من هم دارم. در آن کتاب استنفورد یک تقویم تطبیقی نوشته ۱۵۰۰ ساله بین سال به اصطلاح میلادی که مرادش در آن زمان چیز بوده، شمسی که مرادش میلادی است، البته شمسی ما را هم دارد و سال قمری. تقویم تطبیقی. آن وقت آن تقویم تطبیقی اش این جوری است، یعنی سال قمری را که یک جدول داده، در هر صفحه ای این جدول را تکرار می کند. این به این نحو بوده است. ماه رمضان دائماً ۳۰، ماه شعبان دائماً ۲۹، ماه رجب دائماً ۳۰، ماه قبلش ۲۹، همین جور تا محرم. از محرم تا ذی حجه. ذی حجه دائماً نبوده، در سال های کیسه ۳۰ روز بوده، در غیر کیسه هم ۲۹ روز بوده است. این را اصطلاحاً، ندیدند جدول را آقایان علمای ما، فقط همان ماه رمضان ۳۰ آن را گرفتند. ماه رمضان ۳۰ نوشتند عدد. اسمش شده عدد در مقابل رؤیت.

ما مفصلاً توضیح دادیم در حقیقت آن چه که در دنیای اسلام مطرح شد این نبود عدد در مقابل رؤیت. این نبود مثلاً با تلسکوپ دیدن در مقابل عین مجرده که الان مطرح می کنند. با تلسکوپ ببینیم. نکته اصلاً این نبود. نکته این بود که بین دو چیز بود؛ بین محاسبات نجومی و بین رؤیت. چون طبق محاسبات نجومی مثلاً اینجا ماه قبل از افق، قبل از مغرب از محاق درآمده و فقط قابل رؤیت نیست.

پس امر بین این دو تاست. این خیلی نکته مهمی است. حالا از بحث رجال خارج شدیم. چون دیدیم حالا بحث کردند که آیا با تلسکوپ، اصلاً این بحث تلسکوپ و عدد و اینها مطرح نیست. آن بحثی که مطرح است، بین محاسبات و رؤیت است. چون ما با

محاسبات خیلی راحت می توانیم بگوییم که الان سه ساعت، پنج ساعت، ده ساعت، قبل از غروب آفتاب در اینجا ماه از محاق در آمده است. خیلی راحت است هیچ مشکلی ندارد. الان رویش هم بچه های پنج ساله هم ممکن است با دستگاه ببینند، احتیاج به محاسبات هم ندارد. دقت می کنید؟

پس این مسئله که با کامپیوتر می بینند یا با تلسکوپ می بینند یا فلان، اینها همه بر می گردد به محاسبات. در مقابل محاسبات رؤیت. و تعجب هم می کنم چرا اصحاب اصلا رفتند، حتی از معاصرین ما، بحث این که آیا تلسکوپ حجت است یا نه. اصلا بحث تلسکوپ مطرح نیست. بحثی که مطرح است، چون تلسکوپ همان است که محاسبات به شما می گوید. چون درجات تلسکوپ مختلف است، مقدارش، الان که اصلا تلسکوپ هم نمی خواهد. یک برنامه ای است من هم خودم دیدم با همین کامپیوترهای شخصی آدم در افق قم مثلا نگه می داریم دقیقا جای ماه را نشان می دهد تا لحظه، فقط قابل رویت نیست. ماه هست قابل رویت نیست.

غرضم به هر حال فعلا وارد این بحث نشویم. غرض مرحوم شیخ مفید در اصل قائل به عدد بود. عرض کردم این یک جوری صحبت می کنند که در دنیای علم ما را به صورت عوام نبینند. عدد مطرح نیست. چون بعضی از معاصرین هم رساله ای نوشتند اصرار کردند که این عدد مثلا معتبر نیست. البته بحث عدد در قرن چهارم مطرح شد. در اوائل نیمه های اول قرن پنجم بالکل از طایفه شیعه برداشته شد. بعد از توضیحاتی که مرحوم شیخ طوسی داد، دیگر ما تقریبا از سالهای ۴۵۰ تا الان قائل به عدد نداریم.

حالا من کار به آن جهتش ندارم. آن روایت را هم باید چه جور جواب داد، نکات فنی دارد که نمی خواهم وارد بحثش بشوم. آن را که الان می خواهم بگویم این است که صحیحش این است که محاسبات یا رؤیت. محاسبات یا رؤیت. این را ما باید دنبال بکنیم.

و توجه هم نشده؛ یعنی اصحاب ما توجه، از خود پیغمبر اکرم (ص) نقل شده: انا امة الامیه لا نکتب، ما عربها امتی هستیم بی سواد، نوشتن نداریم، ولا نحسب، یعنی محاسبات نجومی. این نحسب. ولا نحسب؛ خود پیغمبر (ص) کاملا مطلب را واضح فرمودند. نمی دانم چرا آقایان ملتفت نشدند.

فصوموا لرویتہ افطروا لرویتہ؛ بروید دنبال رویت. ما دنبال محاسبات نیستیم، عدد یکی از آن محاسبات است. لکن چون این جدول را کامل اصحاب ما ندیدند، ماه رمضان در ضمن این جدول ۳۰ پر است. این جدول را عرض کردم استنفورد هم چاپ کرده بود خب. این که مال آن زمان نیست که. این تقویم تطبیقی ۱۵۰۰ ساله که چاپ شده، به نظرم سی سال قبل، ۲۷ - ۲۸ سال قبل چاپ شده. در آنجا

جدول را گذاشته دیگر. در جدول ماه رمضان دائما تام است. لکن اصحاب ما در آن روایتی که آوردند شهر رمضان تام ابدھا، اینھا خیال کردند عدد یعنی این. حالا این چون رساله عددیه اسم برد، من وارد این بحث شدم.

این بحث ها را مطرح نکنیم عدد و مدد و تلسکوپ و عین مجرد و این حرفها دقیق نیست. نکته فنی را مطرح بکنیم.

پس ایشان در شرح حال عنوان محمد بن قیس که شماره اش را عرض کردیم، ایشان نوشتند عده شیخ مفید فی رسالته العددیه، روشن شد؟ چون این رساله توسط نوه شهید ثانی در حدود قرن یازده به ما رسیده به نحو وجاده، می گوید دارد خراب می شود من می خواهم استنساخش بکنم. احتمال قوی دارد مال شیخ مفید باشد. اما ارزشش این است. آقایان بدانند خیلی، حالا آقای خویی هم خیلی زیاد روی این از رساله نقل می کنند.

و نکته دوم من چند بار عرض کردم حالا دیگر چون نمی خواهم وارد بحث بشوم، در رساله تهافت دارد. اصلا مشکل دارد رساله. نمی دانیم، احتمال می دهیم مرحوم شیخ مفید رجال را به آن معنایی که ما الان نگاه می کنیم حدی، که این طرف است یا آن طرف، نگاه نمی کرده، یک مقدار جدلی نگاه می کرده، ظاهرا این طور است. یعنی مثلا از یک جامی خواسته یک روایت تضعیف بکند، می گوید بله این راوی اش ضعیف است. همان راوی جای دیگر می خواسته توثیقش بکند، آن رای را قبول داشته، می گفته این راوی ثقة است. الان در همین رساله عددیه در اول یک لیستی می دهد از افرادی که روایت عدد را آوردند، می گوید اینها ضعیف هستند. یکی هم محمد بن سنان است. باز بعد از یک صفحه و نیم از همین چاپ جدید تقریبا یک صفحه و نیم دو صفحه، خیلی هم فاصله نمی شود، یعنی در چاپ قدیم فاصله ای نبوده در نسخه اصل. شاید مثلا یک صفحه هم فاصله نبوده. بعد می گوید کسانی که قول به نفی عدد را نقل کردند، رویت، اینها اعلام هستند. الاعلام و الرؤسا المأخوذ عنهم الحلال و الحرام؛ اسم محمد بن سنان را اینجا هم دارد. خیلی عجیب است هم در ضعیف اسم ایشان را آورده، در کتاب واحد نه در دو کتاب، با یک فاصله خیلی کم. حالا بگوییم مثلا اشتباه کرده باشد، اگر هست رساله اش را در کامپیوتر نگاه بکنید. یک جایی اسم این آقا را اینجا می آورد، بلافاصله بعد از یک صفحه هم اسمش را جزو اعلام المأخوذ عنهم الحلال و الحرام

س: دو تا محمد بن سنان است

ج: نه یکی است قطعا یکی است.

س: یکی ظاهری است آن یکی

ج: نه بابا همان است.

عرض کنم حضورتان که این هم راجع به این قسمت. انشاءالله تعالی روشن شد که اصولاً کارهای شیخ مفید در بخش های منقول قابل تأمل است. انصافاً من اجمالش را عرض می کنم هم در ارشادش هم در همین کتاب رساله عددیه است و جاهای دیگر هم. ایشان در منقول به نظرم می آید خالی از نوع از تفکر خاص نباشد. به هر حال با تفکر ما نمی خورد. حالا نستجیر بالله اهانتی به ایشان نشود. جلالت شأن ایشان. در بحث های معقولی و کلامی خوب است اما در بحث های منقول و رجال و حدیث و اینها خیلی خوب در نمی آید.

س: یک وقت می خواهد خودش ۱۵:۳۵

ج: عرض کردم حالا شما بفرمایید شاید، شاید که نتیجه درست نمی دهد. خب می گویم شما نگاه بکنید کتاب را خیلی راحت است.

س: از این جمله مأخوذ عنهم الحلال و الحرام این برداشت می شود. که شاید بگویند دیگران این برخورد را داشتند

ج: خب خود ایشان نظرش چیست؟

س: خود ایشان ۱۶:۰۰

ج: خب نمی شود که. بقیه اینها هم همین طور بقیه اشکال پیدا می کنند.

عرض کنم پس یکی را ایشان آورده، البته آقای خویی نمی دانم چرا این کار را کردند، خب یا کلام شیخ مفید را نمی آوردند، محم بن قیس مطلق، یا بقیه اش را هم می آوردند. چون در فهارس هم ما محمد بن قیس مطلق داریم. در رجال هم داریم که بعد عرض می کنم. بعد نوشتند روی عن ابی جعفر علیه السلام و روی عنه علی بن الرئاب در تفسیر قمی؛ این را هم آوردند خب ایشان البته روایت که استخراج می کند تفسیر و کامل الزیارات هم استخراج می کند. بعد وارد بحث روایی شدند. مقدار روایات ایشان و من کرارا عرض کردم ایشان نوشتند ۳۵۹ مورد. این عدد ایشان دقیق نیست. این را چون چند بار عرض کردم دیگر وارد این بحث نمی شوم. چون تکرار شده است. بعد یک مقدار اختلاف کتب و اینها هم متعرض شدند. آخرش غالباً دارد اقول محمد بن قیس ما روی مشترک بین محمد بن قیس ابو عبدالله، ظاهراً به چیز گرفتند، به مقام به قول آقایان حکایت یا عدم گرفتند، و الا ابی عبدالله است. و محمد بن قیس ابو نصر الاسدی. و هما مشهوران، معروفان. البته این مقدار مشکل است، باید ایشان ممیز ذکر می کردند.

این مقدار اولاً معروف بودن هر دوش روشن نیست. انشاء الله عرض می‌کنیم. بعد هم این مقدار کافی نیست. در شماره بعدی محمد بن قیس باز مطلق آوردند. آن وقت اینجا کلام شیخ را از فهرست نقل کردند. که خواندیم.

بعد ایشان فرمودند الظاهر این محمد بن قیسی که ایشان فرمودند، محمد بن قیس ابو نصر الاسدی الکوفی الاتی، ظاهراً آن باشد. عرض کردم عده‌ای از رجالیون این استظهار را کردند که محمد بن قیس مطلق در کتاب فهرست شیخ، همان ابو نصر اسدی است. محمد بن قیس اسدی. غیر از ایشان و عرض کردیم تا آن جایی که من می‌دانم حالا علم خودم را می‌گویم، اولین کسی که این کار را کرده، مرحوم ابن داود در رجالش است. بلکه ظاهر ابن داود شاید در نسخه ایشان بوده است. چون ایشان می‌گوید محمد بن قیس، بله، له کتاب، بعد می‌گوید، الاسدی، بعد می‌گوید ست، ست یعنی فهرست شیخ، له کتاب. ظاهر عبارت مرحوم ابن داود، البته عرض کردم در این نسخه که ما الان از فهرست داریم، این طور نیست. در نسخه‌ای که ما از فهرست داریم استظهار شده که محمد بن قیس این اسدی باشد.

آقای خویی هم می‌گوید الظاهر آن محمد بن قیس الاسدی الکوفی الاتی الذی وثقه الشيخ، عرض کردیم این هم از موارد نادری است که شیخ اینجا توثیقش نکرده، در رجال، در رجال محمد بن قیس اسدی را گفته ثقة ثقه. می‌خوانیم چون بعد عبارتش را می‌خوانیم.

و ترجمه النجاشی و له کتاب؛ راست است، نجاشی ایشان را آورده و کتابی هم به ایشان نسبت داده. لکن ما چون دیگر دوسه روزی صحبت کردیم دیگر تکرار نمی‌کنیم. عرض کردیم محمد بن قیس در فهرست شیخ غلط است. منشأ غلط هم این بطله است. صحیحش محمد بن میسر است. آن که الظاهر آنه فلان، اصلش باطل است که ما استظهار بکنیم اسدی هست یا نه. اصل این مطلب قابل قبول نیست.

این هم عنوان دوم محمد بن قیسی که مرحوم استاد آوردند، جدایش کردند. نمی‌دانیم چرا جدا، خب ذیل همان یکی می‌آوردند بعد می‌گفتند مشترک. یا مثلاً می‌گفتند به نظر ما این یکی مثلاً اسدی است.

یک محمد بن قیس مطلق دیگر هم آوردند. یک محمد بن قیس، در این محمد بن قیس مطلق از کشی حدیثی نقل کرده. من اول حدیث را می‌خوانم: روی محمد بن غالب عن علی بن حسن بن الفضال؛ ما محمد بن غالب اصلاً نداریم در این طبقه. و مخصوصاً در مشایخ مرحوم کشی، شخصی به نام محمد بن غالب نداریم. مرحوم آقای تستری احتمال داده محمد بن مسعود باشد، عیاشی معروف. احتمالش خیلی قوی است انصافاً تبه ایشان بسیار به جاست و احتمالش خیلی قوی است. و ظاهرش همین ایشان است. چون مسلماً کشی از عیاشی از ابن فضال پسر نقل می‌کند. این علی ابن فضال پسر است. پدرش حسن است. چون این زیاد است در کشی الا ما شاء الله که

توسط محمد بن مسعود عیاشی که قطعا استاد کشی است، و قطعا به خدمت ابن فضال پسر رسیده، از او استفاده علمی کرده، قطعی است اینها همه قطعی است دیگر از حد تعبد خارج است. لذا مرحوم آقای تستری احتمال داده محمد بن غالب، محمد بن مسعود باشد. احتمالش خوب است اما تصحیف لفظ تا این قدر خیلی زیاد است، غالب با مسعود خیلی مثل گفت مثل ماسوله بازی می ماند، خیلی ربطی به هم، مگر غلب بوده مثلا غلب با مسعود، نمی فهمم چه جور بوده.

به هر حال فعلا محمد بن غالب را به هیچ وجه نمی شناسیم. احتمال محمد بن مسعود قرائن خارجی و الا به کتابت که نمی خورد. کتابت که به هیچ وجه نمی خورد.

علی ای حال اگر این طور باشد بعد دارد محمد بن زیاد، محمد بن زیاد کرارا عرض کردیم ابن ابی عمیر است. در میراث های فطحیه، و در میراث های واقفیه، زیاد به ایشان محمد بن زیاد گفته شده است. حالا ابن فضال پسر ایشان را خوب درک کرده باشد نمی دانم.

عن فضیل بن عثمان عن مرزوق قال قلت لابی عبدالله محمد بن قیس یقرأک السلام؛ به شما سلام می رساند. فقال محمد بن قیس الذی بینہ و بین عبد الرحمن القصیر قرابة؛ عبد الرحمن قصیر را هم خیلی نمی شناسیم. هست اسمش در بعضی کتب رجالی آمده. ایشان ظاهرا اسدی است. دقیقا نمی دانیم اما ظاهرا اسدی است. لذا این محمد بن قیس باید اسدی باشد.

قلت نعم، بعد حضرت به او توصیه می کنند که اعبد الله فلان، و ظاهرش این است که مثلا شاید در ایشان شائبه غلوی بوده یا شائبه انحرافی بوده.

آمن برسوله لا نبی بعده فانه کان لرسوله الطاعة المفروضة و علی ابن عمه؛ اولش دارد آمن بالله، اعبد الله و لا تشرك به شیئا، احتمال اینکه این مثلا کمی در خلو غلو بوده احتمال هست.

به هر حال آقای خوبی این محمد بن قیس را جدا کرده، یک شماره به او داده. کار خوبی هم کردند. انصافا فعلا این را نمی توانیم تشخیص بدهیم. غیر از اینکه خود روایت مشکل دارد. اولش مشکل دارد تا آخر، غیر از یعنی جای دیگرش هم دارد. غیر از محمد بن غالب یا محمد بن مسعود گرفتن دلیل می خواهد ولو عرض کردم شواهد خارجی مویدش است. و نمی توانیم الان تشخیص بدهیم. فوقش تشخیص بدهیم ایشان اسدی است. که آن عبد الرحمن قصیر مثلا اسدی بوده. فوقش. اما این که تشخیص بدهیم ایشان کیست، کدام محمد بن قیس است، فعلا نمی توانیم.

این کار آقای خویی کار درستی است. مرحوم تستری احتمال داده چون مرحوم نجاشی می گوید روی محمد بن قیس الاسدی ابو احمد ضعیف، گفته این شاید همان ابو احمد ضعیف بود. احتمال دارد هیچ نکته ای ندارد. هیچ وجهی برای این مطلب در بین نیست. پس یک شماره هم ایشان زدند برای محمد بن قیس. این کار ایشان خوب است ظاهرا این تطبیق نمی شود کرد با آنهای دیگر. نمی شود فعلا برایش عنوانی حساب کرد.

شماره بعدی باز ایشان محمد بن قیس مطلق آوردند. به اصطلاح محمد بن قیس مطلق. نوشتند روی عن ابی عبدالله و عنه مبارک العطار، در کامل الزیارات. از کامل الزیارات نقل کردند محمد بن قیس مطلق. البته مبارک العطار الان نمی شود بشناسیم. مرحوم آقای تستری می گوید مبارک غالبا اسم برای بردگان بوده، عبید بوده. احتمالش هست اما غیر برده هم داریم مبارک، این طور نیست. به هر حال ما مبارک العطار الان نمی شناسیم. مثلا در کتب رجال ما مبارک الخباز هست، نمی شناسیم، اسمش وارد شده. این مبارک العطار را هم فعلا نمی شناسیم. حتی در کتب رجالی هم به حد اسمش هم نیامده. آقای خویی که اسمش را آوردند از کامل الزیارات آوردند. جای دیگر هم نیست اصلا. این آقای مبارک العطار را هم نمی شناسیم. لکن به ذهن من می آید که این محمد بن قیس البته ایشان مطلق زده، محمد بن قیس بجلی باشد. به ذهن من می آید ایشان بجلی است. همان ثقه معروف. البته این دیگر استظهارات شخصی است. قبل از مبارک العطار، ثعلبه بن میمون است که از اجلای طایفه است. خود ثعلبه هم از محمد بن قیس بجلی نقل می کند. مستقیم نقل می کند.

احتمال قوی می دهم همان باشد. محمد بن قیس بجلی باشد. حالا به هر حال مرحوم آقای خویی برای ایشان عنوانی زدند، عنوان جداگانه زدند. ما به ذهنمان می آید که بجلی باشد.

بعد از این عنوان محمد بن قیس ابو احمد الاسدی ایشان زده. البته این عنوان محمد بن قیس نه در روایتی آمده نه در کتب رجال آمده، مرحوم نجاشی به مناسبتی اسمش را برده. بد نیست حالا اسمش را برده ایشان برایش یک عنوان زده، نوشتند یأتی عن النجاشی. اگر آقایان این کتاب معجم چون چاپ های بعدی شده، اگر از معجم چاپ بعدی را من این عبارت را می خوانم. نوشته یأتی عن النجاشی فی ترجمه محمد بن قیس الانصاری. ببینید اگر کسی معجم داشته باشد، ابی نصر باید باشد.

س: الانصاری

ج: الانصاری است پیش شما، همه انصاری است؟

س: انصاری است.

ج: غلط است انصاری غلط است. به هر حال این را من گفتم مخصوصا چون گاهی اوقات این غلطها را تصحیح کردند، در چاپهای بعدی تصحیح کردند.

یأتی فی ترجمه محمد بن قیس ابی نصر نه الانصاری. چون در ترجمه، می آید محمد بن قیس انصاری، اما همچنین چیزی ندارد. محمد بن قیس ابو نصر.

س: چاپ ۱۴۱۳ هست

ج: بله

به هر حال این اشتباه شده است. یأتی فی ترجمه محمد بن قیس ابی نصر یا ابو نصر. می آید انشاء الله. در آنجا از نجاشی نقل می کند ایشان. البته خود ایشان هم اسمش را می برد اما از نجاشی هم آنجا نقل می کند. این هم محمد بن قیس به اصطلاح ابو احمد اسدی که انشاء الله بعد یک توضیحی من عرض می کنم.

شماره بعدی محمد بن قیس ابو رهم؛ این جزو صحابه است. حالا چه شده، اشتباهاتی هم شده، اینجا مرحوم آقای تستری کمی توضیحات داده بیش از آقای خویی. به هر حال این ربطی به ما نحن فیه ندارد. این برادر ابو موسی اشعری معروف است. ابو موسی معروف ابو موسی که اسمش را زیاد شنیدیم اینها دو سه تا برادر هستند. یکی عبدالله آن ابو موسی اسمش عبدالله است. یکی هم محمد است. آن عبدالله بن قیس است، این محمد بن قیس است. حالا کم و زیادهایی که شده، خصوصیات آنها، حالا بحثهای تاریخی دارد ربطی ندارد. کلا ما این را نمی خوانیم.

این هم یک نکته ای است. آقای خویی مثلا اینجا فقط همین مقدار که شیخ اسمش را در رجال آورده، آورده است. خب بالاخره یا اصحاب رسول الله (ص) را بیاورد یا نیارد دیگر این که به درد کار نمی خورد که. مرحوم آقای خویی مبنایش این است که از اصحاب رسول الله (ص) آن مقداری را آوردند که مرحوم شیخ در کتاب رجالش آورده، شیخ طوسی قدس الله نفسه. و بعدها مرحوم آقای مامقانی رضوان الله تعالی علیه. ایشان تقریبا معظم آنهايي که در کتاب اسد الغابه و استيعاب است ایشان آورده نمی دانم ده دوازده هزار صحابی. همه اش را هم نوشته صحابی مجهول. خب آنها را نمی آورد به نظرم بهتر بود حالا با احترام. چون ایشان مرد، قبول نمی کند حرف سنی هاست. پیش

سنی ها خیلی هایشان مقام دارند. چون پیش ما نیست، از طریق ما نیامده، همه را نوشته صحابی مجهول. خب ایشان از همان اول بنویسد هر چه در کتب صحابه آمده مجهول است دیگر. نمی خواهد خودشان را خسته بکنند چند نفر را مثلا قبول بکنند.

علی ای حال این یک مطلبی است که الان در کتب رجالی ما متأسفانه پیدا شده. این باید حل باشد. یعنی این راه، راه دقیقی نیست. مثلا آقای خویی همین مقداری که مرحوم شیخ طوسی آورده، آورده است. حالا خدا رحمت کند مرحوم آقای تستری توضیح داده، ابهام هایی را حل کرده. به هر حال این باید یک کار بشود. اگر ما مرادمان معجم رجال حدیث شیعه است، خب این که اولاً از شیعه نیست، بعدش هم این حدیثی پیش ما ندارد. یعنی این بر فرض هم بنویسیم صحابه رسول الله (ص) آمد ایمان آورد، اسلام آورد، این طور بود، در فلان جنگ شرکت کرد، این جزو تراجم می شود. این رجال نمی شود. آخرش هم تراجم می شود. این خلط بین تراجم

اولاً ما چند تا از صحابه را بیاوریم؟ همین اندازه که شیخ طوسی آورده، آیه ای نازل شده، روایتی آمده، که به همین عدد. یک عده ای هم که شیخ طوسی آورده غلط غلط است. حالا با تمام این حرف هایش، مشکالش، یعنی این باید یک معیار و ضابطه مند بشود. حالا من اینجا وارد بحث نمی شوم. بالاخره باید یک راهی فکر بکنیم یا بنا بشود صحابه را درست بیاوریم یا بنا بشود درست نیاوریم یا بگذاریم آنهایی که راوی هستند لا اقل از امیر المومنین (ع) یا مثلاً عن رسول الله (ص) یکی از اصحاب ما از او حدیث نقل کند. یک معیار بگذاریم دیگر. از اصحاب ما. یا مثلاً جابر بن عبد الله انصاری که امام باقر (ع) هم دارد، امام باقر (ع) عن جابر عن رسول الله (ص). دقت می کنید چه می خواهیم بگویم؟

وقتی بحث صحابه می آید این پرت و پلائی که الان هست برداشته بشود. این کاری که الان آقای خویی البته، یک مقداری باز خدا رحمت کند آقای تستری. او حتی یک مقداری که مرحوم آقای مثلاً مامقانی آورده، ایشان می گوید اصلاً این موهوم است. بحث هایی وارد این می شود که اصلاً این موهوم است و شواهدی را نقل می کند مثلاً عده ای شان موهوم هستند از صحابه. البته این موهوم بودن سنی ها هم دارند، اختصاص به ایشان ندارد. آنها هم می گویند که مثلاً این کسی را که از صحابه قرار دادند، حدیثی نقل می کند که آن حدیث ضعیف است، قبولش نمی کنند.

به هر حال من الان چون کتاب جلوی دستم بود، می خواستم این نکته را عرض بکنم. این باید در کتاب های رجالی ما یک قانون مند بشود، یک حسابی پیدا بکند. الان در کتاب مرحوم آقای مامقانی یک جور است. ایشان که رفته همه را آورده، بعد می گوید کلهم صحابی

مجهول. خب این داعی ندارد اسمها را بنویسد خب. چون شما به آن کتابها اعتقاد ندارید، کتابهای خود ما نیست، خب چه داعی دارد آدم بیاورد بعد بگوید مجهول. حساب خاص خودش را دارد.

و این راهی را هم که آقای خویی رفتند که آن مقداری است که شیخ طوسی آورده، خیلی هایش هم راوی نیستند اصلاً. در حد تراجم است. من فکر می‌کنم بنشینند یک ضابطه‌ای پیدا بکنند چه مقدار از صحابه را بناست در کتب رجال شیعه بیاوریم. بله، اگر بناست یک شبی ما بین تراجم و رجال و فهرست بنویسیم، بله، مطلقاً هر چه سنی‌ها در صحابه گفتند بیاوریم.

س: معیار رجال

ج: باید راوی باشد.

س: شیخ طوسی بالاخره روایتی حتماً بوده که آورده

ج: در مصادر سنی هاست به ما ربطی ندارد

س: ۳۱:۲۱

ج: شاید مثلاً رجال، روایتی در یک کتاب شیعه دیده که از، الان ما در خود کامل الزیارات حدیثی داریم که منتهی می‌شود به ابوهریره عن رسول الله (ص). خب چه ربطی به ما دارد. در رجال در روایات مرحوم شیخ صدوق هم داریم. منتهی می‌شود طریق خود آنها الی رسول الله (ص). این باید یک حلی برای قصه بشود. دقت فرمودید؟

به هر حال الان مثلاً ایشان هیچی ننوشته. خب همین مقدار فرض کنید این محمد بن قیس در روایات ما هست، بگوئیم لم ۳۱:۵۶ یا سنی‌ها گفتند یا در مصادر سنی یکی از علمای شیعه مثلاً یکی از اصحاب امیر المومنین (ع) از این نقل کرده باشد. بالاخره یک سری باید باشد که ما از صحابه رسول الله (ص) چه کسانی را می‌آوریم. به مجرد اینکه شیخ طوسی آورده این کافی نیست به نظر من.

بعد اگر این کتاب دستتان است محمد بن قیس ابو عبدالله الاسدی. ببینید، این عنوان را این عنوان بله، من اصحاب الصادق (ع). این دو جا آمده؛ یکی در کتاب شیخ طوسی من اصحاب الصادق (ع) که احتمال دارد از همان مثل ابن عقده و اینها گرفته باشد در اصحاب ابی عبدالله (ع). این را دقت بکنید می‌خوانم عمداً؛ و یأتی عن النجاشی، نجاشی این را در ذیل عنوان محمد بن قیس ابو نصر الاسدی آورده است. ایشان می‌گوید یأتی عن النجاشی فی ترجمة محمد بن قیس ابو نصر الاسدی انه کان خصیصاً ممدوحاً. این انه بر می‌گردد به

صاحب ترجمه. اشتباه نشود. و یأتی در ترجمه محمد بن قیس ابو نصر، انه، یعنی ابو عبدالله نه ابو نصر. ضمیر انه به ابو نصر بر نمی گردد. البته واضح بوده اما ایشان نوشته که کمی آدم شبهه اش می شود.

انه، یعنی صاحب ترجمه، آن کسی که رقم زده، یعنی محمد بن قیس ابو عبدالله. انه کان خصیصا ممدوحا، البته یک نکته دیگری هم اگر آقای خویی اضافه می کردند خوب بود. یأتی در آن عنوان، این دو تا اسدی هستند، هم ابو نصر اسدی است هم ابو عبدالله. لکن ابو عبدالله مولا است، از عرب صمیم نیست، عربی خالص نیست. و اما ابو نصر عرب خالص است. این هم انشاء الله خواهد آمد.

بعد از این مرحوم آقای خویی شماره دیگری زدند به عنوان محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی با ابو عبدالله. این یک شماره دیگر زدند. ما در این عنوان با این عنوان کامل محمد بن قیس ابو عبدالله این عنوان کامل، می گویم ایشان عناوینش برای کامپیوتر خوب است، با این عنوان کامل فقط در رجال در فهرست شیخ نجاشی داریم. بعد از اینکه فهرست نجاشی و قال الشیخ محمد بن قیس البجلی، ببینید آن را که شیخ آورده ابا عبدالله توش ندارد. البته مراد همان است. ایشان این را در ذیل آن عنوان آورده است. خب دیگر حالا بد نیست، یکی است، بد نیست اجمالا.

و لذا ایشان وقتی عنوان محمد بن قیس بجلی تنها، ابا عبدالله نباشد، حالا انشاء الله بعد می خوانیم، در این صفحه ۱۷۶ محمد بن قیس البجلی، این تنها، ایشان می گوید تقدم به محمد بن قیس ابو عبدالله. دقت کردید؟ باید در آنجا می نوشت که محمد بن قیس بجلی در یک فهرست آمده، در کتاب رجال آمده، آنجا باز در ذیل هر عنوان. دقت کردید کیفیت بحث را؟ کیفیت بحث اگر ایشان می خواهد دقیق باشد ذیل همان عنوان.

پس ما ذیل عنوان محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی، کامل، فقط در فهرست نجاشی داریم. در رجال نداریم، و در کتب فهرست دیگر هم نداریم. در احادیث هم نداریم. آنوقت ایشان یک شرحی طبق همین زیر این عنوان داده، عرض کردم اگر کسی بخواهد دقیق عناوین را حساب بکند باید تا آخرش بیاید دیگر. دقت می کنید؟ یعنی باید روشن، مثلا روشن شد ما با این عنوان، محمد بن قیس ابو عبدالله البجلی در کتاب فهرست، آن فهرست نجاشی فقط.

بله محمد بن قیس البجلی داریم، البجلی در فهرست شیخ و در رجال شیخ بدون ابو عبدالله. البته می دانیم یکی است، قبول داریم یکی است. چون ایشان عناوین را می خواهد دقیق مراعات بکند. مراعات دقت، دقت مراعات در عناوین این را اقتضاء می کند.

عرض کردم امروز یک نکات خارجی می گوئیم که ربطی به محمد بن قیس ندارد. برای تنظیم...

کار ایشان کار خوبی است کار آقای خویی. این کار، کار خوبی است. این طور مراعات دقیق کار خوبی است اما ملتزم به آن نشدند. خب آن چیزی را که ایشان از به عنوان ابو عبدالله بجلی نقل کرده، کلام ایشان کاملاً درست است، هیچ مشکلی ندارد. و عرض کردیم کتاب محمد بن قیس هم کاملاً مشهور بوده کتاب قضایایش از ابی جعفر علیه السلام. البته ایشان از ابی عبدالله نقل می کند، کتاب نیست، روایت است، این هم هست. لکن کتاب قضایایش از ابی جعفر صلوات الله وسلامه علیه است. و مرحوم نجاشی عرض کردیم دو تا طریق دارد؛ هر دو طریق را ایشان از بغداد به کوفه رفته است. و توضیح هم دادیم، ایشان نوشته روه عن عاصم بن حمید، این الان بیشترین قسمتی که ما الان شاید ۹۹ درصد ۹۸ درصد موارد محمد بن قیس مال عاصم است. از این کتاب قضایا. و روی عنه یوسف بن عقیل. عرض کردیم چون نجاشی در ترجمه یوسف گفته قمی ها کتابی به ایشان نسبت دادند، گفتند کتاب یوسف. نسبت به این معنا، اضافه، نه ۳۵:۳۷ بعد نجاشی می گوید این اشتباه است. این کتاب مال محمد بن قیس است. یوسف نیست. یوسف راوی این است.

و روی عنه عبید ابنه؛ این هم اشاره مرحوم نجاشی است به بعضی از فهرست هایی که در اختیار شیخ طوسی هم بوده است. در کتاب شیخ طوسی کتابی را به عبید نسبت داده است. در باب عین حرف عین. گفته عبید بن محمد بن قیس له کتاب. نجاشی می گوید آن هم اشتباه است. آن کار هم اشتباه است. عبید راوی کتاب پدرش است. لکن انصافش روشن نیست اشتباه باشد. یعنی شاید حق با آن آقایانی باشند که آن کتاب را مستقل گرفتند.

و من توضیحش را اجمالاً عرض کردم. چون من عرض کردم شواهد ما نشان می دهد که این کتابی که اصلش کتاب قضایا و سنن و احکام است، سنن و القضایا و الاحکام است، اولش سنن بوده، مثل باب الصلاة باب الزکاة باب الحج. قضایا یک مقدارش بوده که مربوط به قضایای امیر المومنین (ع) است. شواهد این طور نشان می دهد که نسخه ای را که عبید نقل کرده، کل کتاب است. خوب دقت بکنید. نسخه ای را که عاصم نقل کرده خصوص قضایا است. لذا دو تا حساب کردند. یوسف بن عقیل هم احتمال، مال عبید را می دانیم. یوسف بن عقیل هم احتمالاً این جور باشد. اما مال عبید را می دانیم. مال عبید که عبید از اول کتاب سنن نقل کرده است. چون شیخ طوسی آورده کان امیر یقول اذا اصلی، معلوم است از کتاب سنن شروع کرده، قضایا توش نیست. این خیلی نکته ظریفی است. دقت بکنید.

لذا عده ای آمدند کتاب آن کتابی که کامل بوده گفتند کتاب عبید. در حقیقت مرادشان نسخه عبید. نسخه عبید کامل بوده، نسخه عاصم ناقص بوده است. یعنی عاصم خصوص قضایایش را نقل کرده، سنن را نقل نکرده است. و به ذهن ما می آید این هم می گویم چون نوشتند

کسی، چون یک این فاضل معاصر ما هم حمله کرده به این کتاب، عرض کردیم به ذهن ما می آید که نسخه عبید و نسخه یوسف بن عقیل اصولاً طرح شده روی این جهت، چون کامل بوده. و نسخه عاصم مقبول افتاده، چون فقط قسم قضایا را داشته است.

شاید سر اینکه مرحوم شیخ طوسی هم جدا کرده، دیده در بعضی از مصادر جداست، روشن شد؟ شاید بی ربط نباشد. وقتی می گویند کتاب عبید، یعنی نسخه ای از کتاب پدرش که عبید نقل کرده، در مقابل نسخه ای که عاصم بن حمید نقل کرده است.

ما عرض کردیم شواهد ما قطعی است این کتاب قضایا زمان امام صادق (ع) تدریجاً نفی می شود و از دور اصحاب ما خارج می شود. خود اصل کتاب. اصل کتاب خارج می شود. و لذا الان ما مثلاً در کل کتب اربعه از عبید فقط یک روایت داریم. روایات کتب دیگر هم داریم عبید یا عبید بن محمد غیر از عبید بن زرارہ. ما عبید یک روایت داریم در کل کتب اربعه. این حذف می شود از حمید الی ما شاء الله، از عاصم بن حمید عن کتاب القضاء زیاد داریم.

و نکته مهم تر که موید مطلب ماست تا آن جایی که من فهرست آقای خوبی را نگاه کردم، این معجم را نگاه کردم، خودم مراجعه نکردم، مثلاً فرض کنید در کتاب فقیه روایات محمد بن قیس جلد سه و چهار است. یک و دو اصلاً ندارد. در کتاب من لا یحضر، کتاب کافی، جلد های پنج و شش است، دو و سه و چهار ندارد که زکات و صلات و اینهاست. شواهد من تازگی نگاه کردم، چون ذهنم بود خودم می دانستم، اما تازگی پریشب نشستم باز دو مرتبه نگاه کردم، دیدم سبحان الله همان که ما حدس زدیم عین واقع در آمد. در کتاب تهذیب هم همین طور است. لذا به ذهن ما آمده که مرحوم عاصم بن حمید فقط یک بخش کتاب را نقل کرده است. این بخش جا افتاده بین اصحاب. اما کل کتاب جا نیفتاده.

و عرض کردیم شواهد قطعی داریم که کل کتاب تا زمان کلینی موجود بوده، تا زمان صدوق موجود بوده، یعنی صاحب دعائم الاسلام مستقیماً از این کتاب نقل می کند. حتی در طهارت و اینها نقل می کند، صلات و اینها. در کتاب ایضاح در رساله ایضاح از این کتاب نقل می کند.

علی ای حال نظر مرحوم نجاشی این است که یوسف بن عقیل و عبید راویان کتاب هستند. نه اینکه اینها کتاب دارند. نظر قمی ها این بوده که یوسف کتاب دارد. و نظر مرحوم شیخ که عبید کتاب دارد.

ما هم جمع کردیم. ظاهرش این است که یوسف و عبید کامل نقل کردند. عاصم ناقص نقل کرده خصوص قضایا. شاید اصحاب آن را به آن دو نفر نسبت دادند. و اصولاً هیچ کدامشان مالشان نیست. نه مال محمد بن قیس است، نه مال عبید است. اصل کتاب، کتاب القضا یا و سنن و الاحکام است.

حالا آن کتاب قضایا عرض کردم در مجموعه مصادر تاریخی در قرن اول بوده، گاهی به امیر المومنین (ع) نسبت دادند. گاهی به ابو رافع نسبت دادند. گاهی به پسرش عبید نسبت دادند. عبید بن ابی رافع. عبید الله بن ابی رافع معذرت می خواهم. گاهی هم به حارث بن عبدالله اعور یا حار حمدان من یموت یرنی. به حارث بن عبدالله اعور حمدانی نسبت دادند.

و عرض کردیم شاهد مهمش هم این است در کتاب فهرست شیخ، در ترجمه عبید آورده عن عبید عن ایبه قال عرضنا هذا الكتاب علی ابی جعفر (ع). این هذا الكتاب همان قضایا و سنن است. تعجب هم می کنم که مرحوم نجاشی، پس مرحوم نجاشی که می خواهد بگوید آقا این کتاب مال ایشان است، مال عبید نیست. نه مال ایشان هم نیست. اگر دقت بخواهیم بکنیم مال ایشان هم نیست. ایشان قسمتی از قضایا را عرضه کرده بر امام باقر (ع)، البته پسرش می گوید پدرم همه را عرضه کرده. عبید می گوید پدرم همه را عرضه کرده. عرضنا هذا الكتاب، این هذا الكتاب این کتاب قضایا و سنن احکام است. علی ابی جعفر (ع)، فقال علیه السلام نعم هذا قول علی بن ابیطالب امیر المومنین (ع). دقت کردید چه می خواهم عرض بکنم؟

من به ذهنم می آید شاید چون مرحوم محمد بن قیس بخش به اصطلاح قضایایش را به اصطلاح عاصم بن حمید نقل کرده این را جدا حساب کردند. و الا انصافش اصل کتاب مال هیچ کدامشان نیست. این هم راجع به این مطلب.

بعد عبارت شیخ طوسی را هم سابقاً خواندیم. عبارت شیخ طوسی در رجال خودش فی اصحاب الصادق (ع) محمد بن قیس البجلی، ایشان عنوان بجلی را آورده. ابا عبدالله ندارد. کوفی اسند عنه، عرض کردیم این را چند جور خواندند. هفت هشت جور خواندند. آقای خویی چهار جور احتمال دادند از هشت تا احتمال. بعدش هم فرمودند معنایش واضح نیست.

معنایش خیلی واضح است. کوفی اسند عنه؛ یعنی روی عن الامام الصادق (ع) مسنداً الی رسول الله (ص). یعنی به اصطلاح محمد بن قیس از امام صادق (ع) مثلاً سألت ابا عبدالله فقال فلان، این گفتند روی عنه. اما عن ابی عبدالله عن ایبه عن آبائه عن علی (ع) قال رسول الله (ص) این را گفتند اسند عنه. فرق بین اسند عنه و روا عنه این است. به نظرم در ترجمه محمد بن مسلم دارد. اسند عنه و روا

عنهما. توی رجال شیخ نگاه نکنید. یک روا عنهما دارد. اسند عنه و روا عنهما. روا یعنی از خود امام (ع) گرفته. اسند به اسناد الی رسول الله (ص).

خیلی تعجب است آقای خویی چهار تا احتمال، آخرش هم فرمودند مفهوم نیست این عبارت معنا ندارد. البته مرحوم آقای تستری اُسند عنه خوانده. اُسند به صیغه مضارع، یعنی بعد من سند هم می گویم. اُسند عن. بعضی هم اُسند عنه خواندند به صیغه مجهول و الی آخر. این که ضمیر عنه هم به کی بر می گرده باز اختلاف است. بعضی گفتند عنه بر می گردد به ابن عقده مثلاً.

علی ای حال بعضی می گویند به خود صاحب ترجمه. این هیچ کدام... خیلی من تعجب می کنم عبارت واضح چطور محل ابهام این آقایان شده. اسند مرحوم محمد بن قیس عن الصادق علیه السلام. یعنی روا عن الامام الصادق (ع) مسنداً. خیلی واضح است من نمی فهمم چطور هشت تا احتمال برایش دادند. مطلب واضح و بدیهی. روا یعنی از خود امام (ع) سوال کرده، امام (ع) فرمودند. اما اگر از امام (ع) نقل می کند عن ایبه عن آبائه عن رسول الله (ص) گفته اسند عنه. این اسند و روا فرقی این است.

صاحب المسائل، این مسائل را الان ما نمی دانیم. ما محمد بن قیس مسائل ندیدیم. نمی فهمیم. این البته شیخ مرحوم شیخ قدس الله سره این به اصطلاح چیز را دارد. جای دیگر هم دارد. در رجال مثلاً نکته فهرستی می گوید. اینجا نکته فهرستی است خب، صاحب المسائل نکته فهرستی است. در فهرستش نیاورده، این باید صاحب المسائل در فهرست می آورد. جای دیگر هم دارد غیر از این که فردی را به اصطلاح در رجال آورده، فهرستی است، اما در فهرست نیاورده ایشان. نمی فهمیم این را هم سر در نمی آوریم.

علی ای حال صاحب المسائل، الان در فهرس ما کتابی به نام مسائل به ایشان نسبت ندادند. ببینید التی یرویهما عنه، این یروی غیر از اسند است. آن مسائل از امام (ع) روایت کرده، سوال کرده، اما احادیث اسند عنه. به هر حال صاحب المسائل التی یرویهما عنه، ببخشید عاصم بن حمید دارد، اشتباه کردم، یروی به او بر می گردد. من فکر می کنم، فکر می کنم و الله عالم، مثل محمد بن غالب و الله العالم صاحب القضا یا باید باشد. چون این قضایا که هست سوال نیست. من نمی فهمم چرا ایشان مسائل گفته. ما کتابی به نام مسائل برای محمد بن قیس در این مصادر فهرستی نداریم. نه شیخ طوسی گفته نه نجاشی. به نظرم می آید صاحب القضا یا باشد. این غلط چاپ شده. از این کتاب فهرست شیخ که مرحوم آقای طباطبایی خدا رحمتش کند، چاپ کردند، ببینید نیست که در حاشیه اش نوشته باشد نسخه بدلی. علی ای حال این کتاب را که نقل شده، من جای دیگر هم دیدم نقل همین صاحب مسائل کردند. فعلاً صاحب مسائل سر در نمی آوریم. انصافاً

.....
چون القضايا التي يرويه عن عاصم بن حميد. مات سنة احدى وخمسين ومائة؛ اين راهم نجاشی ندارد، شيخ دارد در رجالش. نمی دانيم
دقیقا از کجا گرفته است.

س: طبق فرمایش شما اسند عنه اين دليل عنه را

ج: به امام صادق(ع)

روشن شد آقا؟

سال ۱۵۱ فوت کرده و لذا فعلا حرف ایشان را تعبدًا قبول می کنیم و لذا گفتیم ابن ابی عمير از ایشان نقل نمی کند. چون ابن ابی عمير
از کسی که ۴۸:۵۸ نقل نمی کند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین